

# عید در ملک

گرچه عید است، غم غذاست در ملک  
زانکه بر ماست گرسنگی حاکم  
نه زطفلان خوش است کسی دیگر  
نه بود رفت و آمدی در بین  
هستی در حال سوختن است ما را  
رونقی نیست به "شاه شهید پادشاه"  
امنیت نیست به مسجدان حتی  
یا که بر ماست بیگانگی وارد  
با همه فقر و رنج و بدبختی

جای آشتی بسی غذاست در ملک  
پس دگر عید یک ادعاست در ملک  
نه زعیدی چیزی بجاست در ملک  
نه دیگر دیدوبازدید هاست در ملک  
آتش کین چو شعله ساست در ملک  
خالی از ترس خواجه صفاست در ملک  
یا الهی چه ماجراست در ملک؟  
یا که هر چیز ناآشناست در ملک؟  
عید بهر حال به اغنیاست در ملک

میتوان داشت چگونه عید "خارکش"؟

تا که هرگونه نارواست در ملک